



در شرح ما بهمان رسد و شیخ احمد کار را دیده بود
 و غیر او را هیچ آنگاه نگفت قدس سره که آنچه شیخ
 بود و موی غلط داشتی و حرمت که میبایست را می داشتی
 و پیشتر کسی که موی خود را بر پای من مالید و می خورد و در
 زیارت شیخ نور علی طالقانی شده بود و این بیست و سه
 از وی که در نمازت ندایم است **بیت** شیخ آنگاه
 که من میگویم بنده ام بیدار و فریاد است من برادر احمد
 برادر کینه وی اسمعیل جیشی وی خدمت من کردی و در
 نظیر تمام داشتی من در قهقاز مجلس می کردم و مجلس
 من کسی بود که با وی صحبت داشتی و محاسن من و برادر
 می گفت و در بر آتی گفت که اگر از من بماند شما از کوی
 ضایع دانند که از آن سخن می در بر حسیت یعنی از
 و آن سخن می و لمانه است پس از آن مراد
 کرد و من دنیا بی خود برین باشم و پیران در من
 و برف بنیادان شدیم وی مرا سرد و سرکار ما از آن
 بود و بویض سپهرمان که از زاری جیشی بود و وی
 فرستاد قطعه بود و آن وقت که بنیادان و فرستاد
 و دست و دو کفن از شیخ نوایحی مراد حاج را کرده

حمل اندر و من سخن می گفتم ایشانرا وسط افشا
 علم صفت اول از آنجا بود و میبکسید نشان ما من برابر
 نرفت و من ضلوع و ندان و لامات و کرامات فریاد است
 بودند و ما ایشان زنده بودند شیخ ترکان کرامات
 نیامد چون با صضر بغدادی آن که چشم و گوش و آغوش
 من داشتند بود و وی جداوند کرامات ظاهر بود بی حد
 و چون بویض ملکوا نشان که کویترخان سخن می فرمود
 و احمد مرحانه و احمد کاه و شنائی که بر شاخ بویض
 رقص می کرد جمله اندر روز آنجا بودیم سرور و جماعت
 و ضیاء و در ویست جامه فنیخ رسیده بود از آن حرف
 البته سجاده بخانه نیاردم روزی در آن امام جماعت می کردم
 و در آن شور می کردم و جامه پاره می کردم چون از جماعت
 بیرون آمدم مسجد جامع آمدم در خار جماعت بودم که یکی
 از نشان فراز آمد و حرکت آن جوان که بود که مانده در
 جماعت می گفتند که چگونه گفت نو جوانی شاه تر کس
 دراز در دست مانده گفت در جماعت هر کجا که آن تر کس